



# رموز معرفت قدیم یا مقام آشنائی



دکتر شهیدی

خود را بروز نمیدادند. اینست که در نزد اغلب اقوام و نژادها فرقه‌ها و دستجات محدودی درخور این تعلیم و ارشاد قرار می‌گرفتند و پیروان آن شیوه و مذاهب پراکنده می‌زیسته و هویت خود را مخفی می‌ساخته‌اند و امانت‌گرایان را سینه بسینه بمستعدترین ابناء و شاگردان خود انتقال میدادند. در نزد برخی اقوام و نژادهای برگزیده نهضت مخصوصی بصورت‌های آشکار و نهان بنام نهضت بیمبری اتفاق ورق بزیند

امانت در طریق تعلیم جانب احتیاط را رعایت فرموده‌اند. حضرت عیسی می‌فرماید: «مروارید را پیش خود کان می‌اندازید» پس بخاطر احتراز از جادوی سیاه و اجتناب از اینکه نکین سلیمان به دست اهریمن افتد و مایه ظلم و فساد گردد صاحبان امانت اسرار معرفت را با احتیاط تمام تعلیم میدادند و شاگردان صدیق را بمحک پاکدلی خود و چراغ یزدان نقد میکردند و تا اطمینان بجنس و فطرت آنان نداشتند تعلیمات

از روی التماس از خدای خود سبب و مددی میخواهد تا گوهر خود را بخریداران آن عرضه بدارد و کامیاب شود؟ و بار چگونه مهر گیاهیست که جهان و هر چه در او هست برای اهل و امت و پیروان و دوستداران آن میخواهد و تمنا میکند؟ فی الجمله با این گفتگو و استفهام باید ایمان داشت که رموز این معرفت از همان سنگ گوهر و دولت و نعمتی است که حافظ با قدرت خلاقه و شکفتگی بی‌نظیر مانند: گنج عشق و گنج غم عشق و کیمیای عشق و کیمیای مهر و هنر عشق - طایر اقبال - مرغ همایون - کیمیای سعادت و فرح‌علی ذلک در طراز غزل‌لیات و گفتارهای نغز و آتشین بگل‌بسته و آتش ذوق متعلمان صدیق و خریداران بر - تاب کالای معرفت را تیزتر ساخته است.

اصل و ریشه این موهبت عظمی یعنی «دولت عشق» و «کیمیای معرفت» در فطرت انسان نهفته و امانتی است پدیدار از منبع فیض از گنبد حقیقت در دل آدمی مستقر و منتوی است. بدین معنی که اگر دل آدمی بر اثر ریاضت و مهارت از زنگار کدورت پاک شود و آینه و آوازه صافی گردد و سبقت یابد مهبوط و مجلای آن امانت و آن دولت گردد و دیگر از او جدا نشود که عندلیب گلستان توحید و معرفت می‌فرماید: «خیره آن دیده که آبش نبرد کریه عشق تیره آن دل که در او شمع محبت نبود» در این مقام میتوان گفت که از روز نخست و ظهور آدم ابوالبشر این درس معرفت مبدأ و بنی و همچنین مقصد اعلای تعلیم و تربیت نسل‌های آدمی بوده است. الا اینکه ضمن عمل بتحقیق پیوسته است که درس معرفت مثل درس علم اسباب و دانش خنجریست دودمه و اگر بدست نااهل افتد هر آینه مایه سقوط و اسباب خرابی و ویرانی و تباهی آدمیان گردد و بهمین دلیل است که مریدان و معلمان و خردمندان و صاحب نظران و صاحبان

در پایان مقاله «آشکده پارس» وعده کرده بودیم از «رموز معرفت قدیم» و ربط آن با حیات حقیقی و روشنگری دلها سخن بگوییم. جمله کسانی که با معارف عرفانی و آثار برگزیده سخنوران پارسی مختصر حشر و معاشرتی دارند، اغلب در خلال اشعار و سخنان آن گویندگان آزاده با اصطلاح «معرفت» برخورد کرده‌اند. اکنون از فرآن پارس و زبده معنویت ایرانی یعنی دیوان خواجه چند بیت معنویان شاهد ذکر میشود تا اهل نظر بدان التفات خاص مبذول دارند و با تفکر عمیق حد و رسو و عمق و علو این اصطلاح را دریابند:

جان پرور است قضا ارباب معرفت  
در رمزی برو بپرس حدیثی بیابکوا

«دینی معرفت میباشد که در «من یزید» عشق  
«اهل نظر معامله با آشنا کنند»

«معرفت نیست در این قوم خدا را سببی»  
«تا برم گوهر خود را بخریدار دگر»

جهان و هر چه در او هست سهل و مختصر است  
«ز اهل معرفت» این مختصر در بیخ مدار  
با توجه به ابیات چهار گانه بالا و تعمق در چگونگی بکار بردن اصطلاح «معرفت» در سیاق شعر و عیادت شاید بتوان با قوت قلب ادعا کرد که اصطلاح مزبور «شاه کلمه» یا مفتاح مشرب عرفانی و حقیقت پرستی حافظ است:

چگونه فضا است قضا ارباب معرفت  
که جان پرور است و چگونه داستانی  
است که از ما عاشقان حقیقت و سالکان  
طریقت میخواهد «رمزی» از آن  
بپرسیم و «حدیثی» از آن بگوئیم؟

این معرفت چگونه تحفه و لطیفه  
ایست که می‌فرماید که باید از آن بی -  
نصیب نباشیم تا بتوانیم در بازار عشق  
در مقام آشنائی با اهل نظر از آن بی بهره  
نمانیم؟ چگونه کیمیای هست که گویند



افتاده است که در آن شیوه گاه گاه بعضی اهل معرفت مأموریت ظهور و افشای کردن حقیقت را دریافت می کردند و سخن آشکارا می گفتند و در بین خواص و عوام بیان معانی می کردند و لیکن تعلیمات عمیق حقیقی را با رمز و ایهام با حواریون خاص در میان مینهادند. در عهد جدید خاصه در انجیل های چهارگانه و بالاخص در انجیل چهارم یعنی انجیل یوحنا سر حقیقت بیشتر از همه جا تنقیح می کشد :

« شما ای معتزلان بیرون کاسه و کوزه می شوید و درون شما پر است از دغل و شومیها . ای کسان کم فهم نه آنکه بیرون آفرید درون نیز هم او آفرید . اکنون هر چه هست بر آستی بدهید اینک هر چیز بهر شما مطهر گردد . الا وای بر شما ای معتزلان که یورینه و شبت و سبزیها برای سود نگه میدارید و از عدل و دوستی خدا در می گذرید ! آنرا نمی باید کردن و اینرانی باید گزاردن . وای بر شما ای معتزلان که دوست میدارید بالای خلق نشستن در انجمنها و سلام در بازارها . وای بر شما ای نویسندگان و معتزلان منافقان که شماید مانند گور های ناپیدا و خلق بر ایشان می گذرند و نمی دانند ... وای بر شما ای نویسندگان که کلید های معرفت گرفتید و شما اندرون نرفتید و کسانی که میخواهند داخل شوند باز گرفتید !!! »

و مثلاً جای دیگر چنین است بیان حقیقت و آگاهی :  
« و آمد در شهر سامریان بر کنار آن دیه که یعقوب یوسف فرزند خود و بسود آنجا چاه آب از آن یعقوب و عیسی در راه تشنه شده بود و بر کنار آن چاه نشست و ششم ساعت بود یک زن آمد از زنان سامریان تا

آب بستاند . عیسی بدان زن گفت مرا آب بده تا یاشامم ؛ و شاگردانش رفته بودند در شهر تانان و توشه بخرند . آن زن ساء یبعیسی گفت از کجائی ، مگر یهودی نیستی ؟ و چرا می خواهی آب تا بخوری ؟ و من زنی سامریم ! و یهودیان با سامریان آمیخته نشوند . عیسی جواب داد اگر بخشایش (رحمت) خدا میدانستی و کیست آنکه بتومی نوید که مرا آب بخوران ، اگر از او میخواستی او آب زندگانی بتومی داد . آن زن گفت خداوند چاه سخت غولت و ریسمان و دول نداری ، آب زندگانی از کجاداری ؟ مگر تو از یعقوب پدر ما بزرگتری آنکه چاه ما داد او و فرزندان او و گوسفندان او ازین چاه میخوردند ؟ عیسی جواب داد و گفت هر که من بدو آب بدهم تا آب تشنه نشود ، الا این آب بدو بدهم در وی باشد چشمه ای که همیشه آب زندگانی بدهد . آن زن بعیسی گفت ای خداوند از آن بمن ده تا دیگر تشنه نشوم و نیایم از این چاه آب بکشم ! .... »

و باز در مقام دیگر : « و در روز بزرگ که آخر عید است ، برخواست عیسی و گفت با آواز بلند : اگر کسی تشنه شود بیاید پیش من آنک ایمان دارد و بخورد چنانکه کتاب گفت و درود خانهای آب زندگانی از درون او روان شود . این گفت از برای «جان» که آنانکه ایمان آوردند قبول کنند ... »  
در باب هشتم آیه دوازدهم یوحنا میفرماید :  
« دیگر بار عیسی بدیشان گفت منم من روشنائی خلق ؛ هر که در پی من بیاید در

تاریکی نگرده الا نور زندگانی یابد . »

چند نکته بالانسان میدهد چگونه گاه گاهی لازم می آمده است که حقیقت ساده مثل نسیم صبح و فروزنده مثل آفتاب آشکارا به آواز بلند گفته شود .  
لیکن اصل کلی اینست که طی زمانهای دراز حقیقت نهفته بماند و با اینکه بر رمز و کنایه و ایهام بیان گردد . حافظ میفرماید :

آنکس است اهل بشارت که اشارت داند نکته هاست ولی « محرم » اسرار کجاست و باز بفریاد و فغان میگوید :

تا نگریدی آشنا زین پرده رمزی نشنوی - گوش « نامحرم » نباشد جای پیغام سروش پس بزعم سر دست عارفان و صاحبان اسرار باید در مقام آشنائی برآمد :

بی معرفت میباش که در من یزید عشق اهل نظر معامله بنا آشنا کنند اینک در آستان مقام آشنائی قرار گرفته ایم و پایان سخن را در این باب بشماره آئینده واگذار میکنیم چون رمز معرفت بدیشجا ختم نمی شود و این درشته سردر از دارد ●●

... یک زن آمد از زنان سامریان ...



کلکسیون نفیس ماتیس فروخته شد

یک کلکسیون نفیس مجسمه از ماتیس مجسمه سازی فرانسوی که متعلق به یک تروتمند سوئدی بنام تئودور آهرنرک بود در لندن حراج شد و به یک میلیون و نیم کورون (سیصد هزار دلار) بفروش رفت .  
این مجسمه ها طی سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۵۰ توسط ماتیس ساخته شده بود و تقریباً حاوی کلیه آثار وی بود .  
از این کلکسیون یک مجسمه بنت نام « فیگور دکوراتیو » سه فوت ۱۱۰۰۰۰ پوند استرلینگ توسط مائری هانودر خریداری شد . بیشتر مجسمه ها به فروشندگان آثار هنری و گالری های هنری و موزه ها و تعدادی هم به اشخاص متفرقه فروخته شد .  
این کلکسیون با اضافه چند اثر نقاشی از ماتیس و چند نقاش معروف معاصر قبلاً به قیمت دو میلیون و نیم کورون به مائری ملی سولد پیشنهاد شده بود و بسیار مناسب بود بعلت نداشتن بودجه موفق به خریداری آن نشده بود .